یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم

در بیان آنکه نشانهائی که سال یکهزار و دوصد و نود و سه هجرت نبوی بعون خالق کون کتاب مستطاب مسمی به

آثار القیامة فی حجج الکرامة

ناشر آثار محمدیه ناصر اخبار احمدیه

بعهد دولت و سعادت مهد جناب نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیه عالیه ریاست بهوپال دام اقبالها باهتمام راجی غفران محمد عبد المجید خان

در مطبع شاهجهانی واقع بلده بهوپال صانها الله بحلیه انطباع ملبوس شد

کتاب الفتن ایراد نموده اند مثل صاحب مشکوة که در کتاب الاعتصام والسنة آورده و مثل ابو داود که کتاب
الملاحم آنرا داخل نموده سیوطی در رساله تنبئه من یبعثه الله علی راس کل مائة نوشته نظیر این حدیث ست انچه
وارد شده ان کل مائة سنة یکون عندها امر ابن ابی حاتم در تفسیر خود گفته عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال ما کانت
سنة کانت الدنیا راس مائة سنة الا کان عند راس المائة امر اخرجه ابن عساکر فی تاریخه مطولا و در وی ذکر خروج
دجال و نزول عیسی کرده و انچه ازین اثر فهمیده ام آنست که لابد ست نزد سر هر صد سال از محنت شدید که پس مقارن
میکند خدایتعالی آنرا بمنحه عظیمه و آن کسی ست که میفرستد خدایتعالی او را برای تجدید دین و احیاء شرع مبین براه
رحمت بر عباد و جبر و تهیج حاصل ازین محنت و فساد و ادخال ابو داود این حدیث را در کتاب الملاحم مشیر باین معنی
ست که چون فتنه واقع میشود او تعالی جبر آن بمجدد دین میفرماید چنانکه در حدیث آمده ان الله عند کل بدعة کید بها
الاسلام ولیا من اولیائه یذب عنه عباده و لهذا چون در آخر سنین محن و فتن عظیمه باشد که خروج دجال ست منحت
مقابل او نزول عیسی علیه السلام باشد که اعظم از هر آینده در سنین متقدمه ست چه منحه بر قدر محنه ست و ضرورست که
این منحت صالح مقابله آن محنت باشد و لابد ست که این محنت عام باشد بعموم مطلق در ارض یا بنوعی از عموم و
همچنین لابد ست که هر مبعوث بر سر مائة که نفع او عام باشد مطلقا در ارض یا در وی نوعی از عموم بود انتهی پس نزد
مائة اولی حجاج بن یوسف ثقفی بود و ظلم و فساد او خیلی عام و تام گردیده ناگزیر حق تعالی تجدید دین بعمر بن عبد العزیز
فرمود و لهذا میمون بن مهران گفته ان الله کان یتعهد الناس بنبی بعد نبی فان الله تعاهد الناس بعمر بن عبد العزیز
اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و زهری گفته لما کان راس المائة من الله علی هذه الامة بعمر بن عبد العزیز اخرجه الحاکم فی
المستدرک عن وهب عن یونس عن الزهری قال الحافظ و هذا یشعر بان الحدیث کان مشهورا فی ذلک العصر ففیه
تقویة لسنده مع انه قوی لثقة رجاله انتهی و ابو بکر بزار بسند خود از احمد بن حنبل آورده که وی این حدیث روایت
کرد مرفوعا و گفت کان عمر بن عبد العزیز علی راس المائة و ارجو ان یکون الشافعی علی راس المائة الاخری و
اخرج البیهقی بسنده عنه نحوه و اخرج ابو اسمعیل الهروی بسنده عنه یقول یروی فی الحدیث عن النبی صلعم ان
الله یمن علی اهل دینه علی راس کل مائة سنة برجل من اهل بیتی یبین لهم امر دینهم انتهی و عمر بن عبد العزیز و شافعی
هردو قرشی اند اول اموی و ثانی مطلبی و سفیان بن عیینه گفته بلغنی انه یخرج من العلماء من یقوی الله به الدین
وان یحیی بن آدم عندی منهم و نزد مائة دوم فتنه مامون بود و وی قول بخلق قرآن اظهار کرده و دیگر بدع اعتقاد
را نمایان ساخته و علماء عصر خود را در اقطار ارض امتحان عام نموده و هر که اجابت این اعتقاد فاسد نکرده او را ضرب
و قید و حبس و قتل نموده و این شیئ از اعظم فتن درین امت بوده و هیچ خلیفه پیش از وی بسوی کدام بدعت
دعوت خلق نکرده حق تعالی برای کسر این فتنه و جبر این محنه شافعی رضی الله عنه را برگماشت و زمین را بعلم او مطبق
ساخت و وی اول کسی ست که فتوی داد بقتل قائل بخلق قرآن و تکفیر او و نیز احمد بن حنبل ست و ثبات او درین
فتنه کاری کرد که معروف ست تا آنکه اگر وی نمی بود مذهب اهل سنت مفقود میشد و اعتزال تمام عالم را فرو میگرفت

مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر در حق وی گفته ناصر السنة الصابر علی المحنة الذی قال فیه امام الحرمین غسل وجه السنة
من غبار البدعة وکشف الغمة عن عقیدة الامة انتهی و نزد مائهٔ ثالث فتنهٔ قرامطه بود در بلاد کثیره تا آنکه بمکه
معظمه درآمده حاجیان را در مسجد حرام بقتل فجیع کشته در چاه زمزم انداختند و حجر اسود را بدبوس زده و کوب
کرده شکستند و برکنده ببلاد خود شان بردند و زیاده بر بیست سال نزد شان ماند بعد از ایشان بسی هزار
دینار خرید کرده بمکه باز آورده بجای او نهادند و مجددین این مائه ابن شریح و ابو الحسن اشعری و امثال ایشان
هستند و نزد مائهٔ چهارم حاکم بامر الله بود و وی هرچه فساد و خرابی ها کرد ظاهر است بلکه در شر بدتر و بیشتر از حجاج
بود مردم را حکم کرد که هرگاه نام او در خطبه ذکر کنند سجده نمایند و پیش از وی احدی امر بسجده نزد ذکر نام خود
نکرده و افاعیل و مفاعیل حاکم مذکور مشهور و معلوم است و نیز نزد راس این مائه در سنه سبع و اربعمائة رکن
یمانی کعبه و جدار قبر مطهر و مرقد منور نبوی صلعم و قبهٔ کبیره که بر صخرهٔ بیت المقدس بود دفعةً ساقط شد و اینها
از عجائب و غرائب اتفاقات شمرده اند و منجملهٔ مجددین این مائه قاضی ابو بکر باقلانی مالکی و شیخ ابو احمد اسفراینی اند و
نزد مائهٔ پنجم استیلاء فرنج بود بر بسیاری از بلاد شامیه تا آنکه در بیت المقدس درآمده زیاده بر هفتاد هزار
کس را قتل کردند و مردم آنجا از شام بسوی عراق گریختند و استغاثهٔ فرنگیان کردند و بیت المقدس بدست
ایشان نود و یکروز ماند تا آنکه حق تعالی او را بر دست سلطان صلاح الدین بن ایوب خلاص کرد و از مجددین
این مائه ابو حامد غزالی و امثال ایشان از اکابر اهل علم هستند و نزد مائهٔ ششم خروج تتار و عموم فساد ایشان
بود تا آنکه اهل علم حکم بکفر ایشان کردند و اختلاف نمودند در آنکه بلاد معمولهٔ ایشان که بران استیلاء یافته اند
از بلاد اسلام است یا نه بعضی گفتند این بلاد که امروز در دست ایشان است بی شک بلاد اسلام است
بنا بر عدم اتصال آنها بدار الحرب ایشان در آن بلاد احکام کفر را ظاهر نساخته اند بلکه هر بلده که بران والی
مسلمان از طرف ایشان است در وی اقامت جمعه و اعیاد و اخذ خراج و تقلید قضاة و تزویج یتامی جائز
است زیرا که مسلمانی بران مستولی است و طاعت کفره یا بطور موادعه یا مخادعه است و بلادی که ولات
آنها کفار اند در وی نیز اقامت جمعه و عیدین جائز اما قاضی بتراضی مسلمین باشد و مقرر است که ببقاء علت حکم
باقی است و این بلاد قبل از استیلاء تتار دیار اسلام بود و بعد استیلاء ایشان اعلان اذان و جمع و جماعات
و حکم بمقتضای شرع و فتوی بموجب آن شائع و ذائع است بلا نکیر پس حکم ببودن آن بلاد حرب بی وجه است و
اعلان بیع خمر و اخذ ضرائب و مکوس بر رسم تتار هیچو اعلان بنی قریظه در مدینه به تهود و طلب حکم از طاغوت در مقابله
رسول خدا صلعم است و معهذا مدینه دار الاسلام بود بلا ریب و هر که از ایشان گوید که من مسلم هستم و شهادت
بکلمهٔ توحید دهد حکم باسلام وی میتوان کرد و در مجددین این مائه و مئین ما بعد اختلاف است که کدام یک هستند
و نزد مائهٔ هفتم غلاء و فناء عظیم در دیار مصر و شام بود تا آنکه خر و بغال و سگ را نا بخورش کردند و تتار بر بلاد
شامیه واقعات نمودند و مجدد این مائه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تیمیه حرانی و حافظ

ابو بکر محمد بن القیم الجوزی ست و تجدید این هر دو بزرگوار کاری کرد که مثل آن از سلف و خلف معهود نیست کتب و دفاتر
اسلام و تواریخ و سیر از احوال ایشان مشحون ست و تراجم ایشان در اتحاف النبلاء نوشته ایم فلیرجع الیه و در مائه هشتم فتنه
تمرلنگ بود و قصه فتنه او در کتاب عجائب المقدور فی احوال تیمور تالیف عربشاه مفصل مذکور ست و مجدد این مائه حافظ ابن حجر عسقلانی
ست و نظیر وی در زمانه ما قبل و ما بعد وی معلوم نیست ترجمه او در اتحاف النبلاء مذکور ست و کتاب و بلوغ المرام آیتی از آیات
الهی ست سیوطی گفته و اما این مائه یعنی مائه نهم پس دران سه امر واقع شده هر یکی ازان در خور شمارست آخر آن استیلاء فرنج ست
بر چند بلاد از جزیره اندلس بغرناطه و غیرها دیگر خروج خارجی ببلاد تکرور ست و وی بر نمط تمرلنگ عباد و بلاد را بر باد داد و بسا سال
برینحال اقامت کرد تا آنکه او را حق تعالی در سنه سبع و تسعین هلاک ساخت ه چو خواهد که ویران کند عالمی ٭ نهد ملک در پنجه
ظالمی و سوم عموم جهل ست که تمام عالم را فرا گرفته و علما در جمیع اقطار از اهل هر فن منقرض گردیده و مثل آن در ما تقدم از اول
ملت الی الآن معهود نیست زیرا که در عصر واحد از علما و ائمه در فنون بحدی مجتمع میشدند که احصاء ایشان بوجه کثرت
نمیتوانند شد تا آنکه در هر طبقه اقلال عدد و تناقص از طبقه اولی شد و اول طبقات طبقه صحابه بود و ایشان یک لک
چهارده هزار نفس بودند و همه مجتهدین و ائمه دین و علماء مسلمین و صلحاء مومنین بعده طبقه تابعین ست و ایشان هم مقارب
عدد صحابه بودند و هم مجتهدین بعده امر در وسط ملت بتناقص گرائید و معذلک در عصر واحد از علما و ائمه الوف رجال بودند
منهم من هو بصفة الاجتهاد نحو مائة و اکثر بحیث ان المصنفین فی الاصول حکوا خلافا فاهل یجوز قلة المجتهدین فی عصر بحیث ینقصون
عن عدد التواتر فمنهم من منع ذلک و قال انه مستحیل الوقوع و منهم من جوز الی ثلثة و قال لا یجوز ان یکون فی العصر الواحد الا
مجتهد واحد و لا یجوز خلو العصر من مجتهد فاستبعد هولاء من صیرورة الامر الی هذا الحد و لقد کان علی راس المائة السادسة
ائمة بهذا الوصف ثم ازداد التناقص الی راس المائة الثامنة فکان علیها فی اقطار الارض اکثر من مائة امام الا ان المجتهدین
منهم قلیل و ممن کان علی راس الثمانمائة البلقینی و ولده و العراقی و ولده و ابن الملقن و البرهان الابناسی و البرهان بن جماعة و
العز بن جماعة و الزرکشی و المراغی و ابن العماد و الکمال الدمیری و المجد الشیرازی و الجمال بن ظهیرة و الریمی و الحسبانی
و الزین الفارسکوری و المجد البرماوی و الهروی و ابن عرفة و ابن مرزوق و ابن خلدون و ابن الدمامینی و الغماری و
البرهان الشامی و الحافظ ابو الحسن الهیثمی و خلائق فما جاء راس هذه المائة و فی قطر من اقطار الارض شبه واحد من
هولاء یقاربه و لا یدانیه و عم الجهل طبق الارض بحیث اذا سمع اهله من یذکر الاجتهاد الذی هو فرض من فروض الشریعة
استعظموه و عدوا ذلک من المنکرات الشنیعة و لا یفرقون بین المجتهد المطلق المستقل و بین المجتهد المطلق المنتسب
بل و لا یسمعوا ذلک بآذانهم فضلا عن ان یفهموه بقلوبهم هذا شان من یدعی المشیخة منهم فضلا عمن دونه فیالیت اولئک
الذین لم یجیزوا قلة المجتهدین فی عصره و نقصهم من عدد التواتر یقومون من قبورهم فینظرون الی هذا الزمان زمان من
سمع فیه احد من اهله حدیثا صحیحا قالوا غریب و علما منقولا قالوا عجیب و العجب کل العجب ان من روی حدیث هذا التجدید الذی
الفت فیه هذا المؤلف باستنکره المنکر لکونه ما طرق قط سمعه و اخذ یشنع بکل شنیعة و لقد کان هذا الحدیث فیما تقدم من
الزمان یعرفه الخاص و العام و یتداول علی السنة السوقة و العام ثم ان هولاء المنکرین یروی لهم القصاص الاحادیث

المختلفة علی رسول الله صلعم و علی جبرئیل علیه السلام فیتلقونها بالقبول و یعتقدونها صحیحة عن الله و عن الرسول فابطلوا الحق و احقوا الباطل و عطلوا الحال و حلوا العاطل ان ذلک لامر ای امر و ان هذا الزمان هو الذی ورد فیه الحدیث یاتی علی الناس زمان القابض منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و لهذا یصلح ان یعد هذا علی راس هذه المائة انتهی المقصود منه و سیوطی را درین باب ارجوزه ایست دران گفته ع لقد اتی فی خبر مشتهر * رواه کل حافظ معتبر * بانه فی راس کل مائة

یبعث ربنا لهذه الامة	منا علینا عالم یجدد	دین الهدی لانه مجتهد	فکان عند المائة الاولی عمر
خلیفة العالم باجماع وقر	والشافعی کان عند الثانیة	لماله من العلوم الساریة	وابن سریج ثالث الائمة
والاشعری عده من امه	والباقلانی رابع او سهل او	الاسفرائنی خلف قد حکوا	والخامس الفخر الامام الرازی
والرافعی مثله یوازیے	والسابع الراقی الی المراقی	ابن دقیق العید باتفاق	والثامن الحبر هو البلقینی
او حافظ الانام زین الدین	وعد سبط المبلق الصوفیة	لو وجدت مائة وفیه	والشرط فی ذلک ان تمضی المائة
وهو علی حیاته بین الفئة	یشار بالعلم الی مقامه *	وینصر السنة فی کلامه *	وان یکون فی حدیث قد روی
من اهل بیت المصطفی وقد قوی	وکونه فردا هو المشهور *	قد نطق الحدیث والجمهور	وهذه تاسعة المئین قد
اتت ولا یخلف بالهادی وعد	وقد رجوت اننی المجدد *	فیها ففضل الله لیس یجحد	وآخر المئین فیها یاتی
عیسے نبی الله ذو الآیات	یجدد الدین لهذی الامه	فی الصلوة وبعضنا قد امه	مقرر الشرع عنا ویحکم *
بحکمنا او فی السما یعلم	وبعده لم یبق من مجدد	ویرفع القرآن مثل ما بدی	وتکثر الاشرار والاضاعه

من رفعه الی قیام الساعه

انتهی و این وجه سوم ست از وجوه حدیث باب و یعقوب بن شیبان در تاریخ بسند خود از عبدالله بن شوذب آورده که گفت کان یقال یبعث الله فی کل مائة سنة رجل تام العقل و کانوا یرون ان ایاس بن معاویة منهم و اخرجه ابن عساکر فی تاریخه ایضا و اخرج الحاکم و صححه عن بریده قال قال رسول الله صلعم ان لله ریحا یبعثها علی راس مائة سنة تقبض روح کل مومن ازینجا معلوم شده که بر سر هر صد سال تغیر در ایمان اهل زمان واقع میشود و برای رفع این تغیر مجدد دین بر سر صد سال می آید و کار خود کرده میرود و باز چون در صد سال دیگر تغیر دیگر رو میدهد مجدد دیگر میرسد و هلم جرا الی آخر الدهر و موید اوست روایت ابن باکویه شیرازی در کتاب اخبار العارفین بسند خود از ذو النون مصری که یکون فی هذه الامة فی کل مائة سنة فترة تموت الحکماء و العلماء ثم یبعث الله علی عدد الانبیاء حکماء فیردون الخلق الی الله و هم بمثابة الانبیاء لاهل الزمان انتهی گویم طیبی در حاشیه کشاف زیر قوله تعالی و یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده گفته این آیه افاده استمرار وحی از لدن آدم علیه السلام تا انتهاء زمن رسول خدا صلعم میکند و اتصالش تا قیام ساعت ست باقامت قائم بدعوت انتهی و حدیث باب مروی از ابو هریرة نزد ابو داؤد را بران حجت آورده و سیوطی گفته مراد براس هر مائة ابتداء تاریخ مدت این ملت ست و آنحضرت صلعم خطبه خوانده و هر چه تا قیام ساعه شدنی ست بدان اخبار کرده و مید آنست که صحابه بعد وی استخراج تاریخ کنند از هجرت و لهذا او را از ابتداء این مائة نپرسیدند و وارد شده که چون عثمان مصحف نوشت ابو هریره گفت آنحضرت را شنید

سفیر مودان شد امتی احب الی قوم یاتون من بعدی یؤمنون بی ولم یرونی ویعملون بما فی الورق المعلق ابو هریره گوید گفتم
این کدام ورق ست تا آنکه مصاحف را دیدم عثمان باین روایت بسبی مسرور شد وابو هریره را بست هزار درهم در جائزه داد و
گفت و الله انک تحفظ علینا حدیث نبینا صلعم وازاینجا معلوم شد که آنحضرت صلعم بوحی الهی میدانست که عثمان در خلافت خود بکتابت
مصاحف خواهد پرداخت و عمر بن خطاب در خلافت خود تاریخ هجرت مقرر خواهد کرد و صحابه احادیث منوطه بمعلوم الوقوع روایت کرده
باآنکه ذکر کرده اند که اصل تاریخ در زمن نبوی بوده ست و عمر بن خطاب صرف در وضع آن استبداد نموده انتهی بعده ذکر مجدد و کثیر
التالیف بودن خود و شهرت آن توالیف در بلاد عجم و عرب و رسیدن خود بمرتبه اجتهاد مطلق بر سر صد نهم کرده و در حجاج
الابرار گفته علامه ناصری فرموده شک نیست در آنکه فتنه مائه تاسع همین فتنه سلیم خان و حروب و با برادران و کشتن ایشان
با اولادست باز حرب او با صاحب شرف و کسر و قتل و اخذ بلاد او و باز اجتماع او بعسکر مصر و قتل سلطان و اکابر امراء آنجا و کرد
با اهالی مصر آنچه کرد و در مائه عاشر فتن کثیره متوالیه غیر منقطعه الی الآن بود تا آنکه اهل اسلام با یکدیگر در قتل بعض مر بعض را
معامله کفار کردند و در حدیث حجة الوداع آمده لا ترجعن بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض انتهی و در مائه حادی عشر در
اقلیم هند فتنه اکبر بادشاه دهلی بود و ذکرش خواهد آمد و در شر و فتن و ترویج رسوم کفر و نفاق و فسوق و رفض و فجور تذکره
فتنه قرامطه باطنیه بود و مجدد این مائه شیخ احمد سرهندی فاروقی ست وحدت وجود را بوحدت شهود فرود آورد و
تصوف را از بدعات صوفیه پاک کرد و جهانگیر بادشاه را سجده تحیت نکرد و در قلعه گوالیار محبوس گردید و در مائه ثانی عشر
فتنه بقیه اولاد اکبر از سلاطین دهلی و طوائف الملوک هند و زوال سلطنت بحصول ضعف نفاق افتاد و مجددان این مائه و
مجتهدان این عصر در هند شاه ولی الله محدث دهلوی و در یمن سید محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمنی و محمد بن عبد الوهاب بن
سلیمان بن علی النجدی و شیخ محمد حیات المدنی و امثال ایشان اند و در اوائل مائه ثالث عشر غلبه فرنج بر اکثر مدن و اطراف
مملکت هندوستان و خانه بربادی اسلام و مسلمانان شد و علماء دین مقبوض شدند و جهل شیوع تام گرفت تا آنکه در صد
کس بلکه هزار نفس یک عالم مجتهد هم نتوان یافت یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و نوبت تا باینجا رسید که اگر امروز کسی دعوی
اجتهاد کند یا ادعاء تجدید دین نماید از هر سو تحجیر و مدر طعن و تشنیع مرمی شود و مدعیان مشیخت و فضیلت بتکفیر و تجهیل و
و تبدیع وی برخیزند و او را در حضر و بدو زندگی بسر بردن دشوار افتد و ممقوت هر یگانه و بیگانه شود و مطرود مردمان
هر دانشمند گردد و نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله و مجدد این مائه محمد بن علی شوکانی در یمن و شاه عبد العزیز دهلوی و اخوان
ایشان در هند اند و هم شیخ اسمعیل بن عبد الغنی بن ولی الله دهلوی که بتبعیت سید احمد بریلوی توحید را از شرک و سنت
را از بدعت ممتاز ساخت هم بزبان و بیان و هم بسیف و سنان و برکت تجدید تالیف او با وجود انحطاط الی الآن موجود ست
و بر سر مائه چهاردهم که ده سال کامل آنرا باقی ست اگر ظهور مهدی علیه السلام و نزول عیسی صورت گرفت پس ایشان
مجدد و مجتهد باشند و رنه هر که از زمره علماء هند و حجاز تدوین سنت در اکثر ابواب شرع شریف کرده و تالیفاو در حیات
وی باقطار ارض رسیده و از رد و قبول معاصرین در ترویج سنن صحیحه بتصنیف کتب و رسائل در تفسیر و حدیث باک
نداشته ست وی مجدد دین باشد فقف تتبع دواوین اسلام و کتب تواریخ و اقوال علماء محققین مشعر ست بآنکه هر مجدد

يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم

در این زمان برکت نشان که سال یکهزار و دو صد و نود و سه هجرت نبوی است بعون خالق کون کتاب مستطاب مسمی به

اثار القيامة فی حجج الكرامة

بعهد سعادت مهد جناب نواب شاهجهان بیگم صاحبه والیه و اعلیٰ ریاست بهوپال دام اقبالها باهتمام راجی غفران محمد عبد المجید خان

در مطبع شاهجهانی واقع بلدهٔ بهوپال صه حلیهٔ انطباع پوشید

سابع پس اگر روایت هفت هزار ساله بودن عمر دنیا از حین هبوط آدم تا فنای عالم بصحت رسد اصح همین باشد که مولد نبی صلعم
در اواسط الف سادس است نه زیادت بر الوف سبعه یعنی چه و از کجاست و چون تواریخ امم علی اختلافهم بر یک نسق و بر یک
حساب نیست و غالب می خلاف یکدیگر است اگر این اختلاف سنوات در مدت مابین هبوط آدم و مولد خیر بنی آدم را انجا ناشی شده
باشد مستبعد نیست ما از روایات و اقوال وارده درین باب زیادت چند سال بر هفت هزار سال مستفاد میشود وجه آن چنانکه
باید ظاهر نیست سیوطی گفته که بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلعم از پانصد سال تجاوز نکند و بعض علما وقت او
که فتوی بظهور مهدی و خروج دجال و نزول عیسی و دیگر اشراط کبری در مائه عاشره داده بودند آنرا رد کرده از پیش خود اثبات
نموده که مدت این امت بر الف زیاده شود ولیکن این زیادت بپانصد سال نرسد زیراکه وارد شده که مدت دنیا از وقت آدم تا قیام
ساعت هفت هزار سال است و آنحضرت صلعم در آخر هزار ششم مبعوث شده و وارد شده که خروج دجال بر سر صد سال شود و عیسی
فرود آمده او را بکشد و چهل سال در زمین بماند و مردم بعد از طلوع شمس از مغرب یکصد و بیست سال مکث کنند و میان هر دو نفخه
فاصله چهل سال است پس این دو صد سال شد که ناگزیر است از آن و ممکن نیست که این مدت یکهزار و پنجصد سال کشد و برین تقدیر مدت
دنیا از وقت رحلت نبوی تا آخر یکهزار و چهار صد سال بالیقین و پانصد سال علی الاحتمال باشد انتهی گویم حاصل این قول
آنست که مدت دنیا هفت هزار سال است و بعثت آنحضرت صلعم مثلا در اول مائه سادس از الف سادس شده پس باقی از زمان
آنحضرت تا قیام ساعت یکهزار و پانصد سال باشد منجمله آن قریب سیزده صد سال تا امروز گذشته و باقی از پانصد دو صد
سال است و دران این همه اشراط کبری بظهور رسد و مقدمه این اشراط ظهور مهدی است پس توان گفت که درین
دو صد سال که از مائه ثالث عشر باقی است ظهور کند یا بر سر صد چهاردهم و شیخ علی متقی در رساله برهان اخبار و آثار داله بر تاخیر
مدت هم آورده و بعضی گفته که اول هزار هفتم محسوب است از وقت وفات علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بنابر آنکه زمانه خلافت
راشده منجمله ایام نبوت است و این نیز مشعر بتاخیر مدت است اگرچه مدتی قلیل باشد و اگر زمانه خلافت امام حسن بن علی را رضی الله عنهما
که شش ماه بود تقریبا مثلا بدان ضم کنند روزی چند دیگر افزون میشود زیراکه بحکم الخلافة بعدی ثلثون سنة
این ایام حسن نیز داخل زمانه نبوت است ولیکن در نظر تحقیق این حساب را در صحت تعداد سنوات هیچ دخل نیست چه سخن در تعیین
عمر دنیا از هبوط آدم تا فنای عالم و از مدت دنیا میان هبوط آدم و مولد خیر بنی آدم صلعم است نه در قصر و طول زمان نبوت و خلافت
پس اگر روایت هفت هزار سال بطریقه محدثین محققین بصحت رسد تاویل ما نحن فیه باین طریق باشد که از هبوط آدم تا مولد
نبوی صلعم پنجهزار و پنجصد سال بوده [illegible] وی صلعم بر سر مائه سادس از الف سادس اتفاق افتاده و اختلاف مورخین نیز
و منجمین و اصحاب زیجات و ارباب تقویم درین تواریخ بنابر تقادم عهد امم سابقه و بعد ازمنه ماضیه و انقطاع وصول اخبار اولین
بآخرین بالتفاوت سنین شمسیه و قمریه مطلع و تطرق غلط و سهو در زیادت و نقصان حساب است ولیکن برین تقدیر لازم می آید که
سال اول صد چهاردهم از ظهور اشراط کبری قیامت تجاوز نکند چه بروی وقوع این اشراط بحسب دلالت اخبار که بعضی از آن صحیح
است همین دو صد سال باقی است که از تاریخ امروز بعید [illegible] سال میشود و نزد بعضی خروج دجال بر سر مائه و ظهور مهدی هفت سال
پیش از وی باشد و برین تقدیر ظهور او را از امروز [illegible] سال باقی است و هر چند وجود اشراط صغری تمامها درین وقت